

## اقتراح

### روشن شناسی پژوهش های کلامی

### در گفتگو با استادان حوزه و دانشگاه حجج اسلام آقایان دکتر محمد تقی سبحانی و دکتر برنجکار

حساسیت و ویژگی خاصی ندارد و از دانش های چند روشی است نه یک روشی، متکلم متناسب با هر یک از وظایف، به روش هایی نیازمند است که از آنها بهره گیرد، مثلاً برای توضیح و تبیین گزاره های اعتقادی بیشتر از روش های اجتهادی استفاده می کند و گاهی نیز روش های عقلی و تجربی یا روش های تاریخی به کار می آید.

در حوزه نظام بخشی، از روش های عقلانی استفاده می شود و در حوزه دفاع که از قدیم کار اصلی متکلمان بوده از انواع مختلف روش های مقبول و مشروع استفاده می گردد. متکلمان، روش های اجتهادی، عقلانی و فلسفی، تاریخی، تجربی و هر روشی که بتواند از گزاره ها دفاع کند را مورد استفاده قرار می دهند. بنابراین هیچ محدودیتی در علم کلام به لحاظ روش شناسی وجود ندارد مگر این که آن روش به لحاظ عقلی و عرفی پسندیده نباشد یا به لحاظ شرعی ممنوع باشد، به جز این دو محدودیت، هر نوع روشی می تواند در علم کلام به کار آید. برای مثال اگر روش هرمنوتیک که امروز مطرح شده، روشی باشد که به

لحاظ عقلی و عرفی قابل دفاع باشد و بتواند استناد مطالب و محتوا را به متون دینی تمام کند و از نظر شرعی بتواند حجیت را اثبات کند هیچ مانعی ندارد که متکلم از این روش استفاده نماید. فرض کنید روش تحلیل محتوا در نصوص دینی کاربرد دارد، اگر این روش حجیت و اعتبار خودش را اثبات کند می تواند در علم کلام به کار آید.

به هر حال برخلاف فلسفه و فیزیک که به لحاظ روش شناختی روش ویژه ای را در نظر دارند و از آن چهارچوب نمی توانند عدول کنند، علم کلام هویت روش شناسانه ندارد و بیشتر هویت موضوعی و غایتی دارد، یعنی به لحاظ موضوع اعتقادات دینی مهم است و به لحاظ غایت، اغراضی که ذکر شد.

**پژوهه:** لطفاً وجه منافات روش، با شروع را بیشتر توضیح دهید، اگر روش یک روش منطقی است پس منظور از منافات چیست؟  
○ دکتر سبحانی: روش اساساً امری عقلایی است و به تعبیر دیگر، عقلانی عقلایی است. این روش ها می توانند مورد استفاده قرار بگیرند یا نگیرند، از دیدگاه یک حوزه فکری معتبر به حساب بیایند یا معتبر به حساب نیایند، مثلاً فیلسوفان می گویند ما روش تجربی را معتبر نمی دانیم، این به معنای بی اعتباری آن روش به نحو مطلق نیست، می گویند برای اهداف ما در حوزه مطالعاتی و فکری روش تجربی به کار نمی آید. به این معنا، حوزه دانش های

### اشاره

دنیای امروز، نوشونده و در حال پویایی است، روندی که بسیاری از آموزه های ادیان را به چالش کشیده است. اما از دیگر سو، انسان معاصر به گونه ای ناگفته در تکاپوی جوهر دین است. روش ها و پژوهش های کلامی در تدوین منطقی مفاهیم دینی و دفاع خردورانه از آن ها، نقشی اساسی بر عهده دارند و می توانند با طرح مباحث جدید، راهی به سوی حقیقت بگشایند. امید که طرح چنین مباحثی بتواند افق گشای مباحث معرفتی دیگر گردد. با سپاس از استادان حوزه و دانشگاه آقایان دکتر سبحانی و دکتر برنجکار، که ما را در این مسیر یاری دادند، در ادامه اقتراح این شماره را می خوانیم.

### پژوهه

**پژوهه:** اصولاً درباره روش های مورد استفاده در دانش کلام و پژوهش های کلامی به چه مواردی می توان اشاره کرد؟  
○ دکتر سبحانی: همان طور که می دانید دانش ها را از سه جهت متمایز می کنند: ۱. موضوع ۲. غایت ۳. روش. جواب سؤال، متمرکز بر حوزه روش است. وظیفه و رسالت علم کلام به سه حوزه تقسیم می شود:

۱. توضیح و تبیین معارف اعتقادی و گزاره های اعتقادی دینی
۲. سامان دهی به این معارف و گزاره ها (نظام بخشی به معارف دینی) چون معارف اعتقادی برخلاف پاره ای از علوم مثل فقه، بنیادش بر یک نظام فکری و ارتباطات سامان یافته میان گزاره هاست.
۳. دفاع عقلانی و غیرعقلانی (برون دینی و درون دینی) از گزاره های اعتقادی.

با توجه به این سه رسالت علم کلام به لحاظ روش،

# مقایسه

خود را با آن اثبات کند استفاده می کند، خواه روش نقلی، خواه غیرنقلی، یا روش عقلی به معنای عام کلمه.

پژوهه: از نظر روش شناسی آیا می توان فرقی میان فلسفه به معنای عام یا فلسفه دین به معنای خاص و دانش کلام، قائل شد؟

○ دکتر رنجکار: فیلسوف نمی تواند از روش نقلی استفاده کند. او حتی اگر مطلبی را از دین فرا گرفته باشد، در فلسفه به شرطی می تواند آن را بپذیرد که برهانی عقلی بر آن اقامه کند. البته او می تواند به عنوان یک دین دار، مطالب دینی را که نتوانسته در فلسفه برای آنها برهانی بیابد، بپذیرد. فلسفه دین نیز یکی از شاخه های فلسفه است، و از لحاظ روشی با فلسفه مشترک است، هر چند از لحاظ موضوع با آن متفاوت است. موضوع فلسفه دین، آموزه های دینی است، در حالی که موضوع فلسفه سنتی موجود به ما هو موجود می باشد. البته برخی مکاتب فلسفی چون فلسفه اگزیستانس و فلسفه تحلیلی درباره موضوع فلسفه دیدگاه دیگری دارند.

○ دکتر سبحانی: فلسفه دین یک ماهیت فلسفی دارد و یک ماهیت کلامی. به معنای دیگر، در نقطه تلاقی فلسفه و علم کلام نشسته است. و از نظر موضوعی به علم کلام شباهت دارد، البته پاره ای از مباحث در علم کلام است که در فلسفه دین نیست و برعکس. موضوع فلسفه دین و کلام، معارف اعتقادی و مباحث باورمندی دینی است اما فلسفه دین از نظر روش شناختی با فلسفه شباهت دارد، چون در فلسفه دین مانند فلسفه از روش عقلانی استفاده می شود. فیلسوفان دین هم ظاهراً بر این اعتقاد هستند که نباید روش های دیگر را به کار بگیریم مثلاً تجربه می تواند برای فیلسوف ابزار و مواد خام را فراهم کند ولی در نهایت این روش عقلانی است که نتیجه فیلسوفانه را سامان می دهد و بحث فیلسوفانه را به سرانجام می رساند. شبیه همین موضوع در فلسفه دین وجود دارد که از هر روشی استفاده کنیم در نهایت عقل آن را تمام می کند. فلسفه دین یعنی بحث روشمند عقلانی در موضوعات اعتقادی دین که امکان بحث عقلانی دارد. این قید اخیر برای این است که برخی موضوعاتی که در علم کلام وجود دارد علی الاصول امکان بحث عقلانی در آن نیست بلکه یا باید بحث تاریخی یا بحث تجربی محض یا بحث درون دینی در آنها صورت گیرد. فیلسوف دین کاری به مباحث تجربی و مباحث درون دینی ندارد.

دینی می تواند روشی را به رسمیت بشناسد یا نشناسد یا حتی صاحبان یک دین می توانند روشی را به حساب بیاورند یا نیاورند. مثلاً در اجتهاد اثبات می کنیم، روشی عقلایی داریم در تفهیم و تفهم، در ادامه می گوئیم که آیا شرع این روش تفهیم و تفهم را قبول دارد یا نه، اگر ثابت شود که شرع قبول ندارد یعنی ظهورات را از اعتبار انداخته است، یعنی آن چه بین من و شما حجت است فقط یقین و نصوص است، قطعاً نمی توانیم در برداشت از نصوصات به ظهورات تکیه کنیم.

یعنی آن روش عقلایی که در جای خودش مورد استعمال است در حوزه مفاهیم دینی مورد پذیرش قرار نمی گیرد و این در هر حوزه دانشی و معرفتی است که ممکن است روش هایی را معتبر بداند یا معتبر نداند.

○ دکتر رنجکار: همه متکلمان از روش کاملاً یکسانی استفاده نمی کنند، و مبادی و منابع مورد استفاده آنها گاه

متفاوت است. برای مثال اشاعره عقل را منبع عقاید نمی دانند و برای عقل صرفاً کارکرد تبیین و دفاع را می پذیرند. در حالی که امامیه و معتزله، عقل را منبع عقاید می دانند. بنابراین روش های مکاتب مختلف کلامی یکسان نیست. نقطه مشترک همه متکلمان، استفاده از روش نقلی است. هر چند تلقی همه متکلمان از روش نقلی نیز یکسان نیست. با مسامحه می توان گفت علم کلام از روش عقلی - نقلی استفاده می کند. به این معنا که در مواردی همچون اثبات خدا و نبوت که از نقل نمی توان استفاده کرد، از روش عقلی استفاده می شود و در موارد دیگر، هم از روش عقلی و هم از روش نقلی کمک گرفته می شود. البته این نکته را هم باید افزود که مقصود از روش عقلی در اینجا تنها روش عقلی محض نیست، بلکه متکلم برای اثبات مدعایش می تواند از روش های تجربی و شهودی نیز استفاده کند. برای مثال متکلم در مناظره با فیزیکدان می تواند از روش و قوانین مورد قبول او برای اثبات مدعایش بهره برد. به طور کلی متکلم از هر روشی که بتواند مقصود

محتوایی و مضمونی خواهد بود. به لحاظ تاریخی از نظر شیعه دو نقطه عطف جدی وجود دارد که یکی دوران شیخ مفید و دیگری دوران خواجه طوسی است. در هر دو نقطه یک خیزش جدی به سمت سامان مند و روشمند کردن علم کلام شیعه برداشته شده است و متأسفانه بعد از خواجه طوسی هنوز کار جدیدی صورت نگرفته است. اما به لحاظ محتوایی، این که چگونه علم کلام در طول زمان های مختلف دچار تحول شده است، یعنی در دورانی علم کلام رنجور است و در دورانی کاملاً فربه و گسترده می شود. یا در دوره ای موضوعاتی اصل قرار می گیرد و در دوره ای دیگر به فراموشی می رود و موضوعاتی دیگر مطرح می شود. پاسخ این است که علم کلام مثل سایر علوم اسلامی در نقطه تماس میان 'نص' و 'نیاز' شکل گرفته است. برخلاف برداشتی که می گوید علوم اسلامی تکیه بر نصوص دارند، دانش های اسلامی دانش هایی هستند که توسط عالمان دینی و از متون و حیاتی شکل می گیرند اما در این برداشت نیاز بیرونی و احتیاج مخاطبان نقش به سزایی دارد، چه به لحاظ موضوع، چه غایت و چه روش. علم کلام از یک سو بر نصوص دینی تکیه می کند و از سوی دیگر نیازهای اجتماعی است که این بخشها را فربه می کند یا از اهمیت می اندازد، مثلاً در زمانی بحث ایمان یا اختیار بحث جدی متکلم است و در زمانی موضوع دیگری محوریت پیدا می کند. از این جهت می توان گفت، علم کلام، پاسخگوی نیاز دوره خویش است یا باید پاسخگو باشد. پس حوزه موضوع علم کلام مشخص است اما این که چه موضوعاتی را در این حوزه بیاوریم یا از چشم بپندازیم، بستگی به نیاز اجتماعی و بیرونی دارد. مثلاً مباحث انسان شناسی، یا جامعه شناسی در زمانهای گذشته نبوده ولی در عصر جدید به آن توجه می شود.

○ دکتر برنجانکرام: اگر آغاز علم کلام را پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و دیگر معصومان بدانیم در سخنان این بزرگان صرفاً مباحث پراکنده ای در بعضی موضوعات مطرح نیست، بلکه اصول همه عقاید درست در سطوح مختلف بیان شده است. از لحاظ شیوه نیز موضوع از همین قرار است. وقتی هشام بن حکم مناظره خود با یکی از مطالعات را برای امام صادق (ع) نقل می کند حضرت می فرمایند: این بحث را از چه کسی فرا گرفتی؟

هشام پاسخ می دهند: اصل مطلب را از شما گرفتم و خودم آن را تنظیم کرده و بسط دادم. این پاسخ روش متکلم را نشان می دهد. او آموزه های دینی را از معصوم اخذ می کند و خودش آن را تبیین و تنظیم و اثبات می کند. یعنی هم از نقل استفاده می کند و هم از عقل؛ گذشته از مواردی که صرفاً از عقل استفاده می شود. البته در طول زمان مباحث و تفریع فروع از اصول بیشتر و روش های مختلفی ارائه شده است. برای مثال روش نوبختیان، روش شیخ صدوق، روش شیخ مفید و... که مجال توضیح آنها نیست.

پژوهه: با توجه به گوناگونی مباحث کلامی آیا روش تحقیق این مباحث

پژوهه: در فلسفه دین چه مباحثی مطرح می شود. مثلاً می توان گفت در فلسفه تاریخ در واقع به چرایی مباحث پرداخته می شود آیا در فلسفه دین به این مباحث پرداخته می شود، در علم کلام چگونه؟

○ دکتر سبحانی: باید فلسفه هایی که درجه دو هستند و فلسفه هایی که درجه یک هستند را از یکدیگر تفکیک کنیم، مثلاً فلسفه علم (اجتماعی یا طبیعی) درجه دو هستند، یعنی فلسفه ای هستند که ناظر به یک حوزه دانشی هستند، همیشه مضاف الیه اینها یک دانش است، مثل فلسفه فیزیک. اما زمانی که مضاف الیه فلسفه، خودش یک موضوع عینی و خارجی است مثل فلسفه هنر، فلسفه تاریخ و فلسفه دین اینها موضوعش یک دانش نیست اینها فلسفه درجه یک هستند مثل متافیزیک. از این جهت هیچ فرقی بین فلسفه دین و کلام نیست، فرقی که وجود دارد این است که فلسفه های مضاف به معنای اخیر از مقولاتی بحث می کنند که جنبه عمومی و کلی دارند، به عبارت دیگر از بنیادهای آن موضوع و قواعد کلی آن موضوع بحث می کنند، مثلاً در علم تاریخ مورخ از جزئیات تاریخ صحبت می کند و فیلسوف تاریخ به قواعد کلی و مفاهیم کلی در حوزه تاریخ می پردازد، تفاوت در منظر و نوع نگاه است. فلسفه دین مانند کلام به موضوعات اعتقادی می پردازد، مثل این که فیلسوف دین به ادله اثبات واجب می پردازد و متکلم هم همین کار را می کند. فیلسوف دین به مباحثی می پردازد که در چهارچوب روش شناسی عقلانی امکان بحث پیدا می کند. البته این نکته مهمی است که معمولاً

فیلسوفان توجه به موضوعاتی دارند که؟ گونه ای سرنوشت و سرشت آن موضوع به آنها بستگی دارد و سعی می کنند حتی در بحث های عقلانی هم از موضوعات فرعی تر و جزئی تر که امکان عقلانی شدن دارد پرهیز کنند. مثلاً در فلسفه هنر از ده ها موضوع تنها به چند بحث می پردازند که به موضوعات اصلی ارتباط دارند.

پژوهه: با توجه به این که دانشی که امروز کلام نامیده می شود در آغاز پیدایش خود در دنیای اسلام صرفاً مباحثی پراکنده در باب موضوعات مختلف و متفاوتی چون ایمان، جبر و اختیار، امامت و... بوده است؛ از چه زمانی علم کلام یک شکل منسجم و نظام وار به خود گرفت؟

○ دکتر سبحانی: سوال را می توانیم به این شکل مطرح کنیم که



رامی توان منحصر به عدد خاصی نمود. و اساساً آیا در کلام جدید روشی دیگر گونه طرح می‌شود؟

○ دکتر سبحانی: کلام جدید و قدیم هر دو مشترک هستند و هر آنچه که در کلام قدیم گفتیم در کلام جدید هم همان است، آنچه که قدیم و جدید را شاید متفاوت کند، همان تأکیدها و عدم تأکیدهاست. مثلاً در گذشته موضوعاتی بوده و الان موضوعاتی دیگر است. مگر این که ادعا کنیم متکلمان قدیم اصولاً با علم تجربی سر و کار نداشتند و بهره‌گیری از روش‌های جدید معرفتی را قبول نداشتند که این ادعا صحیح نیست، چون در هر زمانی یک روشهایی متداول است و از آنها استفاده می‌کنند. یک نکته قابل توجه است که آنچه در ایران از آن به کلام جدید تعبیر می‌شود در واقع همان علم کلام است و با روش‌شناسی نو و نگاه‌های نو مطالعه می‌گردد. اما در غرب کلام جدید (Modern theology) دارند که اساساً مقوله دیگری است که شاید با کلام ما تفاوت جدی داشته باشد. از دیدگاه الهی دانان جدید، کلام جدید یک نگاه نو به عرصه دین و تفسیری جدید از حوزه دین پژوهی است به این معنا که الهی دانان جدید معتقدند که باید با یک بازگشت دوباره به متون دینی و با فرض الزامات دنیای مدرن و اقتضائات فضای جدید فرهنگی و اجتماعی تعبیری نو از متون دینی ارائه داد. غالب اینها متکلمان پروتستان هستند و البته منحصر به آنها نیست. این حوزه جدید که به نام الهیات جدید مطرح است هیچ ارتباطی با کلام جدید در ایران ندارد. هم به لحاظ روش‌شناسی با کلام تفاوت‌های جدی دارد که عمده‌تاً روش‌های هرمنوتیک و تفسیری را مد نظر قرار می‌دهند و هم به لحاظ غایت، هدف متکلمان سنتی را ندارند، آنها هدف‌شان ارائه یک فکر نو و تفسیر جدید است و به لحاظ موضوعی هم مباحث آن می‌تواند کاملاً متفاوت باشد. الهیات جدید به حوزه اعتقادات تنها بسنده نمی‌کند و یک فضای عمومی از تفکر دینی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. آنها گاهی اوقات از موضوعات اخلاقی هم تفسیر نو ارائه می‌دهند. مفهوم کلام، یک مفهوم اسلامی است. در دنیای مسیحی به آن تئولوژی یعنی علم دین و شناخت مقولات دینی گفته می‌شود که از این جهت الهیات را به الهیات وحیانی، الهیات عقلانی، الهیات عملی، الهیات نظری و غیره تقسیم می‌کنند. چون واژه تئولوژی در آنجا بسیار موسع تر از واژه کلام ماست. هر گونه شناخت که در حوزه دین مسیح اتفاق می‌افتد در مقوله تئولوژی می‌گنجد. به این جهت ما نباید از ترجمه نادرست تئولوژی به کلام گاهی اوقات این مقایسه‌ها را انجام دهیم.

پژوهه: آیا مذاهب مختلف کلامی در دنیای اسلام صرفاً از نظر پاسخ‌های متفاوتی که به مباحث کلامی می‌دهند با یکدیگر تفاوت دارند یا اختلاف روشی نیز در این تفاوت موثر بوده است؟

○ دکتر سبحانی: روش متکلمان در مذاهب مختلف را دو جور می‌شود تعبیر کرد: ۱. همین روشی که در منابع کلامی آمده و به تعبیری روی صحنه علم کلام اتفاق افتاده است، مثلاً سوال می‌کنیم که این

روش‌های معتزلیان یا اشعریان باعث این تفاوت‌های اعتقادی شده یا نه؟

۲. روش‌های واقعی یا آن رویکردهای روش‌شناسانه که صاحبان این معرفت‌ها داشته‌اند، که سوال کنیم آیا این تفاوت‌های روش‌شناختی در حوزه دین ایجاد تفاوت کرده یا نکرده؟

در مرحله‌ای که متکلم می‌خواهد به دفاع

بپردازد یعنی نظام معرفتی کلامی شکل

گرفته و او تصمیم گرفته با

روش‌های مختلف از این نظام

معرفتی دفاع بکند، اینجا روش

موضوع و باور است. اما یک

روش‌شناسی دیگری هم داریم که

پیش از این اتفاق می‌افتد، تعبیر

می‌کنیم به رویکرد روش

شناسانه در حوزه دین. در آنجا

بین متکلمان و رویکردهای آنها

تفاوت وجود دارد و این تفاوت‌ها

هم حتماً تأثیر قاطع می‌گذارد در

نوع برداشت از مباحث کلامی.

نگاه کنید تفاوت اصلی امامیه با

اهل سنت در چیست؟

همان طوری که شهرستانی به

خوبی اشاره می‌کند و می‌گوید اولین

نقطه اختلاف در موضوع امامت

است. بعدها بسیاری از

مورخان مسئله جبر و اختیار

را نخستین موضوع کلامی قرار

می‌دهند، اما او می‌گوید بحث امامت

اولین اختلاف اعتقادی است و این

درست است. وقتی گروهی مرجعیت

فکری را به امامان معصوم می‌دهد و گروه دیگر

تفسیر و رأی شخصی خودشان را از قرآن، منبع و مرجع

قرار می‌دهد قطعاً در حوزه اعتقادات تفاوت‌های زیادی پیدا

می‌کند. یا اگر گروهی با دیدگاه نص‌گرایانه بدون دخالت حوزه

عقلانی به دین نگاه می‌کند یا کسانی که کاملاً عقل را مرجع اصلی

در حوزه اعتقادات می‌دانند و نص را تابع عقل قرار می‌دهند که

اختلاف اشاعره و معتزله بود و در این صورت، طبعاً نگاه روش

شناسانه موثر است در نوع برداشتی که از متون دینی می‌کنند.

بنابراین باید بگوییم در دانش کلام به عنوان یک رشته علمی،

روش‌شناسی فرع است و اما در صحنه فهم عالمان دینی در

مذاهب اسلامی روش‌شناسی می‌تواند اصل قرار بگیرد.

○ دکتر برنجانگر: مهم‌ترین دلیل اختلاف پاسخ‌ها اختلاف در

# نماینه

روش‌ها و مبادی مورد استفاده است.

**پژوهه:** تفاوت روش تحقیق در کلام مسیحی و کلام اسلامی چگونه است؟ (به ویژه که برخی مستشرقین که خواسته‌اند ریشه مباحث کلام اسلامی را به کلام مسیحی پیوند بزنند).

○ دکتر برنجانکار: هم در مسیحیت و هم در اسلام روش کلامی کاملاً یکسانی وجود ندارد؛ اما تقریباً روش‌ها و دیدگاه‌های مطرح در کلام یک دین در کلام دین دیگر نیز وجود دارد و صادر کردن حکم کلی دشوار است.

اما این که برخی مستشرقان ریشه مباحث کلام اسلامی را به کلام مسیحی برمی‌گردانند، این مطلب ربطی به بحث روش ندارد، گذشته از این که این مستشرقان به کمترین مشابهت میان آرای کلامی مسلمین و مسیحیان توجه می‌کنند اما ریشه قرآنی و حدیثی روشن آرای کلامی مسلمین را نمی‌بینند.

○ دکتر سبحانی: نباید بگوییم کلام مسیحی، باید بگوییم الهیات مسیحی که شاخه‌های بسیار متنوعی دارد و ما از هر کدام از این شاخه‌ها به اسمی دیگر یاد می‌کنیم. مثلاً فقه، اخلاق و غیره. باید گفت کلام اسلامی تنها با شاخه‌ای از الهیات مسیحی قابل مقایسه است. اگر بخواهیم مقایسه کنیم باید بگوییم علم کلام ما بسیار شبیه به کلام عقلی آنها است البته ما کلام و حیاتی و نقلی هم داشتیم گرچه زیاد پخته و پرورده در تاریخ فکر ما نشده است ولی در همان حال باید توجه داشت که عقلانیت در فرهنگ مسیحی کاملاً با عقلانیت اسلامی یکی نیست چنان که نگرش و حیاتی در حوزه مسیحیت با نگرشی که ما به حوزه وحی اسلامی داریم تفاوت‌های زیادی دارد. با حفظ همه این تفاوت‌ها می‌توان گفت ما کلام عقلی و نقلی داریم و آنها هم الهیات نقلی و الهیات عقلی دارند و از نظر روش شناختی هم با هم نزدیک اند.

کلام اسلامی از منابع بسیاری از حوزه فکری عصر خودش استفاده کرده است. اصلاً کار کلام همین است یعنی تأثیر از زمان و مکان، به خصوص در محورهای دوم و سوم از اهداف علم کلام. ممکن است ما بگوییم، توضیح و تبیین علم کلام محدودیت بیشتری دارد، در بهره‌گیری از منابع و روش‌شناسی بیرونی اما در حوزه دوم که نظام‌بخشی به این گزاره‌هاست باز هم روش محدودتر و مشخص‌تر است اما در حوزه دفاع کاملاً دست متکلم

باز است بلکه اساساً رویکرد متکلم به این است که دانش‌های زمان خود را جذب کند و آنها را در خدمت دفاع از دین در بیاورد. اگر بخواهیم به صورت جزئی وارد بشویم مشکلاتی در این نوع تحقیقات مستشرقان وجود دارد که امروز نمی‌توان بر آنها تکیه کرد و نتیجه قطعی ارائه داد.

اول این که انتقال دانش کلامی بلکه کل دانش‌های بیرونی به حوزه اسلامی عمده‌تأ انتقال شفاهی است و نه کتبی، یعنی شیوه انتقال و تعامل فکری حوزه دانش اسلامی و جهان بیرون بخصوص با جهان مسیحیت در پنج قرن اول کاملاً یک ارتباط شفاهی است و این قابل ردیابی به لحاظ تاریخی نیست مگر این که مستندات جدیدی پیدا بکنیم. این تحقیقات با مایه حدس و گمان همراه است و بیشتر با روش مقایسه‌ای به این نتیجه رسیده‌اند که مثلاً چون چنین چیزی در کلام اسلامی مطرح است و مشابه با آن رأی را در متکلمان مسیحی داریم پس مسلمانان از آنها گرفته‌اند، این هیچ دلیل محکم و قانع‌کننده‌ای نیست. نکته دوم که این تحقیقات را با تردید مواجه می‌کند، استشهاداتی است که اینها کرده‌اند بسیاری از استشهادات اینها یا به لحاظ متن مسیحی یا اسلامی دچار اختلال است، برای مثال کار مهمی را که ولفسن در فلسفه علم کلام کرده است، همین نکته است که کلام اسلامی مرهون کلام مسیحی و یهودی است اما وقتی جای جای این کتاب را می‌بینید، حداقل در منابع اسلامی برداشتهای نادرست زیادی دارد یعنی با یک پیش‌داوری همراه است. بنابراین این که کلام اسلامی را بخواهیم در بیشتر بحثها مرهون کلام مسیحی بدانیم، به نظر می‌رسد اثبات این امر هم مشکل است.

**پژوهه:** اصولاً تفاوت کلام جدید با کلام سنتی از منظر روشی در چیست؟

○ دکتر برنجانکار: اساساً ما دو کلام به نام کلام جدید و کلام قدیم یا سنتی نداریم. در غرب به مباحث کلام، الهیات می‌گویند و نه کلام. اخیراً در ایران واژه کلام جدید رایج شده است. وقتی به کتاب‌هایی که عنوان کلام جدید را روی آن می‌گذارند نگاه

می‌کنیم، می‌بینیم هم از نظر روشی و هم از نظر اکثر موضوعات، تفاوت چندانی با کلام سنتی ندارد. یعنی هر دو از روش عقلی و نقلی استفاده می‌کنند. در هر دو اثبات وجود خدا و مسأله شرور مهمترین مسأله است.

هر چند در کلام جدید از علوم تجربی جدید در برخی مباحث استفاده می‌شود و برخی مسائل جدید مثل علم و دین، پلورالیسم، زبان دین و... نیز بر مباحث قبلی اضافه شده است. به نظر بنده دلیل رایج شدن اصطلاح کلام جدید در مبانی ما این است که در سده‌های اخیر علم کلام در حوزه‌های علمیه افول داشته است و مانند سابق که فقهای بزرگ یا متکلمان بزرگ نیز بودند، نیست. در چند دهه اخیر که اقبال به کلام بیشتر شده و کتاب‌هایی از متکلمان غرب به فارسی ترجمه شده است، محققان ما با مراجعه به این کتاب‌ها می‌بینند که مسائل جدیدی در این کتاب‌ها یافت می‌شود و از علوم جدید هم در کلام استفاده می‌شود بنابراین این احساس پدید آمد که این دانش با کلام سنتی متفاوت است بنابراین اسم کلام جدید روی آن گذاشتند. اما در غرب چون سیر تکامل مباحث کلامی برای متکلمان متصل بود، اصطلاح کلام قدیم و جدید را به کار نبردند. اگر قبل از رنسانس قدیم و بعد از آن را جدید بنامیم، می‌توان گفت کلام جدید، همان کلام قدیم است که موضوعاتی متأثر از فلسفه و علم بعد از رنسانس به آن اضافه شد.

**پژوهه: آیا روش خاصی برای استنباط مباحث اعتقادی از متون دینی وجود دارد یا همان روش مرسوم در استنباط فروع و احکام در اصول اعتقادی نیز کاربرد دارد؟**

○ دکتر سبحانی: در سوال پیش فرض گرفتید که مادر حوزه مباحث اعتقادی هم نیاز به روش استنباطی داریم و به تعبیر دیگری اساساً استنباط از متون دینی در حوزه اعتقادات، مشروع یا ضروری است، همین پیش فرض چندان مورد قبول عده‌ایی نیست. بعضی اعتقادشان بر این است که حوزه اعتقادات اساساً حوزه عقلانی است و متون دینی فقط به عنوان موید می‌توانند به حساب بیایند و استنباط بی‌معناست، زیرا که استنباط خاص حوزه تکالیف و تعبدیات است. اما در مقابل، ما بر این باوریم که اعتقادات مانند تکالیف و ارزشها، حتماً نیاز به برداشت از متون دینی دارد، یعنی هر آنچه را که ما

می‌خواهیم به دین نسبت دهیم و بگویم که دین این را می‌گوید باید از طریق یک روش شناسی مقبول و مستند باشد. به این معنا مادر حوزه کلام هم نیاز به یک روش استنباطی و اجتهادی داریم. ما می‌خواهیم بدانیم که متون وحیانی مادر مورد این موضوع چه گفته‌اند، برای رسیدن به این مدعا ما نیاز به روشهای تفسیر متنی داریم که از این جهت یک مشابهت کلی با حوزه فقه دارد، چرا که فقه هم به دنبال چنین چیزی است و می‌خواهد مضامین متن را با روش شناسی خاص استخراج بکند. اما تفاوتی میان حوزه اعتقادات و فقه است و همین است که استنباط را متفاوت می‌کند. تفاوت یکی این است که ما در فقه دخالت عقل را محدودتر می‌دانیم تا در حوزه کلام، به هر حال یک متکلم نمی‌تواند عقلانیت را به سویی بگذارد و استنباط را کاملاً محدود به متون دینی بکند، حتماً تحت تاثیر چهارچوبهای عقلانی است. البته باید ببینیم این چهارچوبهای عقلانی چیست آیا هر آنچه به عنوان بحث فلسفی مطرح می‌شود می‌تواند مستند این روش شناسی باشد؟ نه این طور نیست. عقلانیتی که در استنباط دخالت می‌کند یک عقلانیت قطعی قابل اتکا است. البته در کنار این امر نتایج قطعی تاریخی نیز به کار می‌آید، یعنی ما نمی‌توانیم از دستاوردهای قطعی دانش تاریخ خود را مستغنی بدانیم، واقعه‌ای که در متن مطرح می‌شود که آن واقعه به گونه‌ایی با شرایط تاریخی ارتباط پیدا می‌کند. روش شناسی تجربی هم نمی‌تواند در این جا بی‌دخالت باشد. از اینها که بگذریم اعتقادات ویژگی‌هایی دارد که آن را از حوزه اجتهاد فقهی جدا می‌کند، مثلاً در اجتهاد فقهی چیزی مثل اصول عملیه داریم. طبعاً این اصول عملیه در حوزه اجتهاد اعتقادی دخالتی ندارد، یک نکته دیگر، در حوزه فقه با گزاره‌ها یا تک گزاره‌ها ارتباط داریم و استنباط متمرکز بر روی یک گزاره هست، بدون توجه به سایر گزاره‌ها. اما اعتقادی یک نظام منسجم و هماهنگ و تو در تو است، ما نمی‌توانیم گزاره‌ای استنباط کنیم بی‌توجه به دیگر گزاره‌ها. به تعبیر دیگر، استنباط مادر حوزه اعتقادات یک استنباط نظام‌مند است و اما ماهیت این استنباط یک استنباط تفسیر متنی است و باید متکی بر روشهای عقلانی باشد.

○ دکتر برنجکار: برخی از اصول استنباط در احکام در استنباط عقاید نیز به کار می‌آید، مانند مباحث الفاظ. (تا برخی دیگر همچون مباحث اوامر و نواهی، تقسیمات واجب) اصول عملی، در علم کلام مطرح نیست. اما علم کلام به برخی دیگر از قواعد و اصول نیازمند است که در علم اصول فقه مطرح نشده است.

**پژوهه: از این که وقتان را در اختیار ما قرار دادید، متشکریم.**